



پکیج بازیگران کمدی درفیلم فرحبخش جواب نداده است

«ناجورها»!

کاش حداقل می‌خنداندید

یک کمدی فارسی ضد کمدی دیگر



محمد قربانی
منتقد

«ناجورها» نمونه‌ای تازه از «کمدی فارسی» های بی‌سروته و سطحی این سال‌هاست؛ کمدی‌فارسی‌هایی که نه می‌خنداند، نه سرگرم می‌کنند و نه حتی توان روایت یک قصه ساده را دارند. فیلم بیش از آن‌که به یک اثر سینمایی شبیه باشد، مجموعه‌ای از تصاویر پراکنده و بداهه است

در اعماق چاه ابتذال

جواد ابراهیمی

خبرنگار

در سال‌های اخیر، سینمای کمدی ایران برای برخی از سینماگران به دکان دو نیشی تبدیل شده‌است که هر وقت دلشان خواست و پول لازم داشتند، از آن به هر قیمتی سوءاستفاده کنند. این رویکرد تجاری محض، سینمای کمدی را از ماهیت هنری و اجتماعی خود دور کرده و به کالایی برای سودآوری سریع مبدل ساخته است. فرمول همیشگی این فیلم‌سازان نیز بر پایه استفاده از دو یا چند ستاره تکراری برای تضمین فروش و فیلمنامه‌های فاقد ارزش کمیک است که با لودگی‌های سستیف سعی می‌کنند تماشاگر را بخندانند. این فرمول را در غالب آثار کمدی بعد از انقلاب سینمای ایران خصوصاً در ۲۰ سال اخیر مشاهده می‌کنیم. می‌توانیم به تاسی از دکتر هوشنگ کاووسی که فیلم‌های مبتذل و آبکی قبل از انقلاب را «فیلمفارسی» نامید این فرمول را «کمدی‌فارسی» بنامیم که نه کمدی است و نه فارسی. این نوع کمدی‌های نازل نه تنها مابه‌ازای بیرونی در جامعه و فرهنگ ایران ندارند، بلکه با عقیم‌بودن ذاتی شان، تماماً به تثبیت و تأیید شرایط، بی‌نظمی‌ها و شکاف‌های موجود در جامعه کمک می‌کنند.

هیچ چیز جور نبود

صادق دجاجی

خبرنگار

تنها اتفاق درست در کمدی «ناجورها»، همان نام اثر است؛ جایی که هیچ چیز سر جای خودش قرار نگرفته. در یک دهه اخیر، کمدی‌های ضعیف، مبتدل و بی‌مک کم روی پرده سینمای ایران اکران نشده، اما ناجورها جور دیگری حوصله‌سر بر بود.

در روز ملی سینما همراه دوستی به سینما فلسطین رفتیم تا این «مجموعه تصاویر کنار هم‌چیده‌شده» را تماشا کنیم؛ هر چند به‌سختی می‌توان بر آن نام فیلم گذاشت. قیمت بلیت‌ها نیم‌بها بود و سالن تقریباً پر. خانواده‌ها با انبوهی خوراکی آمده بودند تا آخر هفته‌شان را پر کنند؛ مخاطبانی که مشخصاً جدی یا تخصصی نبودند. همین ترکیب تماشاگران کافی بود تا با ساده‌ترین شوخی‌ها از ته دل بخندند. نشانه‌اش

شتر، گاو، پلنگ

گوشا ساسانیان

خبرنگار

«ناجورها» ادامه‌دهنده مسیر کمدی‌های بی‌سر و ته این سال‌های سینمای ایران است؛ فیلم‌هایی که نه می‌خنداند، نه سرگرم می‌کنند و نه حتی توانایی تعریف یک خط قصه ساده و سراسرت را دارند. ایسن فیلم‌ها صرفاً محصولاتی تجاری و بی‌محتوا هستند که به زعم سازندگانشان باید «مفرح» باشند، اما در عمل چیزی جز اتلاف وقت و پول مخاطب هستند.

داستان «ناجورها» درباره دو فرد تحصیل کرده است که از سر بیکاری، زیرزمین خانه‌شان را به آشپزخانه تولید مواد مخدر تبدیل می‌کنند. همین ایده اولیه هم اگر با قلمی توانمند و نگاهی خلاقانه نوشته می‌شد، می‌توانست بستری برای خلق موقعیت‌های طنز اجتماعی باشد؛ اما نویسنده نه تنها از ظرفیت قصه استفاده نکرده، بلکه آن را تبدیل به یک اثر مبتذل کرده است. دیگر شخصیت‌های فیلم (جز سه شخصیت اصلی) هیچ جایگاهی روشن ندارند. دزدی که لباس نیروی نظامی بر تن کرده و معلوم نیست از کجا سر و کله‌اش پیدا می‌شود، طلبکاری عصبی و بی‌هویت، زنی که متوجه خیانت شوهرش می‌شود و قهر می‌کند و زنی

که به زور کنار هم چیده شده‌اند تا زمان استاندارد یک فیلم پر شود. ده‌ها فیلم به‌اصطلاح کمدی در سینمای سال‌های اخیر مان می‌توان نام برد که در نقدشان کافی است اسم فیلم‌ها را جابه‌جا کنیم و بقیه متن نقد را نگه داریم؛ «ناجورها» از همان فیلم‌هاست و در آن، شخصیت‌ها هیچ هویت روشنی ندارند و داستان از اندک قوام و منطق روایی بی‌بهره است. عدم انسجام در این فیلم به‌قدری است که هر صحنه‌ای را می‌توان از آن حذف کرد.

فیلم «ناجورها» به‌عنوان جدیدترین کمدی‌فارسی‌ امسال، به طرز عجیبی غیرکمیک و غیرقابل تحمل است. داستان درباره دو مهندس شیمی است که در زیرزمین خانه‌ای آشپزخانه تولید مواد راه‌اندازی کرده‌اند تا زندگی‌شان تغییر کند. نخست باید گفت که این ایده که احتمالاً فیلمنامه‌نویس با تماشای سریال معروف «بریکنگ بد» به ذهنش خطور کرده بیشتر پتانسیل پرداخت جنایی دارد تا کمدی. معلوم نیست برای فیلمنامه‌نویس و کارگردان فیلم، ایده پنهان کاری درباره یک آزمایشگاه خانگی مواد مخدر چه پتانسیل خنده‌آوری داشته است؟ فیلم، علی‌رغم مدت‌زمان ۸۰ دقیقه‌ای‌اش، بسیار حوصله‌سربر، کش‌دار و سرشار از بداهه‌های بی‌ربط و دیالوگ‌های نامفهوم کاراکترهاست که از کوچک‌ترین شخصیت‌پردازی ممکن برخوردار نیستند. «ناجورها» بیشتر یک تئاتر آزاد است تا فیلمی کمدی برای نمایش در سالن سینما. گویی همه کاراکترها شمایلی بی‌هویت از نقش‌های کمیک در فیلم‌های پیشین خود هستند که کارگردان انتظار دارد تماشاگر با آشنایی قبلی‌اش با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری کند. زوج پژمان جمشیدی و محسن کیایی با همان بازی‌های تکراری، نخ‌نما و وراج خود سعی دارند بار فیلم

فیلم از نظر فنی نیز سرشار از خطاست. دوربین روی‌دست آشفته به‌جای ایجاد ریتم، تنها سرگیجه می‌آورد. استفاده از ریورس و اسلوموشن‌های خام‌دستانه بیشتر به کلیپ‌های اینستاگرامی شبیه است تا یک اثر سینمایی. تدوین بی‌منطق و مبتدی هم وضع را بدتر کرده‌است. تماشاگر در هیچ لحظه‌ای با شخصیت‌ها ارتباط نمی‌گیرد و حتی یک موقعیت کمدی خلق نمی‌شود. تلاش فیلم برای خنداندن نیز محدود است به شوخی‌های دم‌دستی، رقص، دعوا و...؛ ترفندهایی که دیگر حتی برای تماشاگر عام

را به دوش بکشند. فیلم نه می‌تواند تعلیق خلق کند و نه موقعیتی خنده‌دار برای تماشاگر بسازد. نهایت خلاقیت فیلم‌ساز این است که کاراکترها را به جان هم بیندازد و داستان نحیف خود را در یک تک‌لوکیش با کنت‌کاری و دادوبیدادهای سرسام‌آور پیش ببرد. فیلم ناتوان محمدحسین فرحبخش کار را به جایی می‌کشاند که کاراکتر مبدل پلیس (بیژن بنفشه‌خواه) را از فرق سر تا نوک پا در فاضلاب فرو می‌برد و به طرزی مزجرکننده و بی‌هدف در مقابل تماشاگر قرار می‌دهد. می‌توان یک استعاره سینمایی برای این صحنه تأسف‌آور تصور کرد که بیان‌کننده وضع موجود سینماست؛ این‌که آقایان به‌اصطلاح کمدی‌ساز در آستانه صد و بیست‌وپنجمین سالگرد ورود پدیده سینما به ایران، سینمای کمدی را تا خرخره در چاه فاضلابِ ابتذال فرو برده‌اند.

کارگردان فیلم که تجربه زیادی در ساخت و تهیه این قبیل فیلم‌ها دارد، به تازگی در برنامه هفت اعلام کرده که قصد داشته است جامعه ایران را به تصویر بکشد؛ جامعه‌ای که در آن همه به هم دروغ می‌گویند و کلاه سرر هم می‌گذارند. عجب! گویا فیلم‌سازان کمدی نیز به تازگی به سندروم بدخیم نمادبافی مبتلا شده‌اند و با ژست روشنفکرانه فکر

به یکدیگرند و تماشاگر هیچ شناختی از هیچ شخصیتی پیدا نمی‌کند. فیلم با همه خطاهایش حتی در ریتم، باز هم موفق نمی‌شود مخاطب را غافلگیر کند یا موقعیت کمیک بسازد. دوربین روی‌دست آشفته، نه تنها اضطراب ایجاد نمی‌کند بلکه سرگیجه و سردرگمی بیشتری به تماشاگر تحمیل می‌کند؛ استفاده از ریورس‌های سطحی شبیه تیزرهای اینستاگرامی که سال‌هاست مصرفش منسوخ شده. اسلوموشن برخورد ستر دزد به پنجره هم آن‌قدر خام‌دستانه است که بیش از خنده، تأسف می‌آورد. درواقع، گویی فیلمنامه، میزانشن و دکوپاژ، صحنه‌به‌صحنه و سر فیلم‌برداري طراحی می‌شده؛ بی‌هیچ طرح ازپیش‌تعیین‌شده‌ای. بعد از تماشای فیلم، یاد داوطلب کنکوری افتادم که همه تست‌های یک درس را غلط زده و درصداش منفی ۳۳ شده بود؛ کاری که اتفاقاً نوعی مهارت می‌خواهد. ناجورها هم درست همین است: فیلمساز،

عصبانی می‌شوند و به جان هم می‌افتند. نیمچه‌داستان فیلم در همین گفت‌وگوهای پراکنده و زدوخوردهای بی‌منطق خلاصه می‌شود. اینجاست که پرسش اصلی به میان می‌آید: مگر فیلم کمدی نیست؟ پس لحظات طنزش کجاست؟ پاسخ روشن است؛ هیچ لحظه خنده‌داری وجود ندارد. مثل بسیاری از کمدی‌های سال‌های اخیر، «ناجورها» تلاش می‌کند با رقص، شوخی‌های جنسی مستقیم و غیرمستقیم، دعوا و الفاظ‌ریکی مخاطب را بخنداند، اما خوشبختانه این ترفندها دیگر جواب نمی‌دهد. مخاطب‌عام که شاید روزی چنین موقعیت‌هایی را تابویشکانه و جذاب می‌دید، امروز آن‌ها را پس می‌زند و واکنش طبیعی‌اش همان جمله‌ای است که بارها از زبان تماشاگران شنیده‌ایم: «حیف پولی که صرف خرید بلیت کردم.»

نکته مهم اینجاست کهمخاطبان سینمای ایران در سال‌های اخیر هوشیارتر شده‌اند. آن‌ها به‌خوبی دریافته‌اند که کمدی‌های آبدوغ‌خیاری هیچ ارزشی برای تماشا ندارند. بسیاری ترجیح می‌دهند برای صرفه‌جویی در هزینه و حفظ وقت خود، به دیدن این آثار نروند. با این حال برخی فیلمسازان همچنان اصرار دارند با تکرار فرمول‌های بی‌رمت گذشته این دکان عشب‌ش را سرپا نگه دارند. آن‌ها در ظاهر خود را دلسوز مردم

خنده‌دار نیستند. «ناجورها» از منظر اجتماعی هم نمادی از وضعیت اسفبار کمدی تجاری در ایران است؛ کمدی‌هایی که نه ریشه‌ای در فرهنگ و زندگی مردم دارند و نه سرگرم‌کننده‌اند.

«ناجورها» نه‌یک کمدی که ضدکمدی است. اگر کمدی هنر آشکارکردن تضادها و تناقض‌ها و حمل روایت داستان‌هایی است که از فرط جدیت و تیزی نمی‌توان در قالبی غیرکمدی روایتشان کرد، این فیلم هیچ نسبتی با کمدی ندارد.

می‌کنند اگر هر خانه‌ای در فیلمی نمایش دهند، نماد ایران است و هر آدمکی در درون فیلم‌هايشان نماینده مردم! نکنند آن دزدی هم که با لباس کاپشن آمریکایی در فیلم با کاراکتر محسن کیایی زدوخورد دارد نماد آمریکا است؟ اول سعی کنید برای فیلمتان فیلمنامه‌ای منسجم تهیه کنید که شخصیت‌های ملموس و موقعیت‌های کمیک داشته باشد. ورود به لایه‌های عمیق اجتماعی و سیاسی مدنظرتان، تنها پس از پرداخت درست و سرگرم‌کننده روایت امکان‌پذیر است. کمدی هنر اجرا و آشکارسازی تناقض‌هاست. این تناقض‌ها آن‌قدر در ساختار زندگی روزمره تنیده شده‌اند که برای اکثر مردم نامرئی شده‌اند. کمدی متعهد با خلق موقعیت‌های کمیک، اغراق و وارونه‌نمایی، این تناقض‌ها را آشکار می‌سازد و بدون آن‌که موعظه‌گرا یا مستقیم باشد، مخاطب را به تأمل و چالش کشیدن این هنجارها وامی‌دارد. بنابراین، عملکرد کمدی سالم فراتر از خنداندن است؛ آن یک مکانیسم انتقادی ظریف و مؤثر است که از قالب تفریح برای بیداری ذهن و افزایش آگاهی اجتماعی استفاده می‌کند؛ دقیقاً همان‌گونه که بزرگان کمدی جهان بسا بهره‌گیری از طنز تلخ، تضادهای طبقاتی و اجتماعی را به تصویر می‌کشیدند.

هیچ‌جا از دستش در نرفته و با وسواس عجیبی تمام عناصر لازم برای ساخت یک کمدی - از فیلمنامه و شخصیت‌پردازی گرفته تا تدوین، میزانشن، تعلیق، شوخی‌های کلامی، تضاد و حتی ساده‌ترین عنصر خرق عادت - را کنار گذاشته است. اکران هم‌زمان ناجورها و «مرد عینکی» تصویری روشن‌تر از وضعیت کمدی این روزهای سینمای ایران می‌دهد. نمی‌توان از هیچ‌کدام انتظار یک کمدی ماندگار داشت؛ اما تفاوت اصلی در حداقل‌هاست. مرد عینکی با وجود کاستی‌هایش، دست‌کم قصه‌ای دارد، تعلیق ایجاد می‌کند و چند موقعیت کمیک به وجود می‌آورد که تماشاگر را به خنده می‌اندازد. ناجورها اما حتی همین حداقل‌ها را هم ندارد؛ نه قصه‌ای، نه موقعیتی و نه لحظه‌ای که بتوان آن را به‌عنوان سرگرمی کمدی به حساب آورد.

معرفی می‌کنند و مدعی‌اند که در شرایط سخت اقتصادی امروز قصد دارند لحظاتی مفرح برای جامعه فراهم آورند، اما در عمل تنها ژست دلسوزی می‌گیرند. برای آنکه سینما بتواند اندکی بار مشکلات مردم را سبک کند، باید دست‌کم سرگرم‌کننده باشد و این دقیقاً همان چیزی است که فیلمسازان ما به آن بی‌توجه‌اند. درنهایت باید گفت «ناجورها» نه یک کمدی قابل دفاع است و نه حتی یک فیلم متوسط که بتوان آن را صرفاً سرگرم‌کننده نامید. این فیلم نمونه‌ای روشن از آشفتگی و ولنگاری در سینمای کمدی ایران است. سینمایی که به جای قصه‌گویی، شخصیت‌پردازی و خلاقیت، به شوخی‌های دم‌دستی و سطحی متوسل می‌شود و خیال می‌کند تماشاگر را می‌خنداند اما نتیجه چیزی جز دلزدگی و سلب اعتماد مخاطب نیست. پرسش جدی این است: چرا چنین فیلمنامه‌هایی مجوز تولید می‌گیرند؟ چرا سرمایه‌های کلان بخش خصوصی یا حتی دولتی صرف آثاری می‌شود که نه ارزش فرهنگی دارند و نه ارزش اجتماعی؟ وقتی تماشاگر با حس پشیمانی سالن سینما را ترک می‌کند، نتیجه‌اش چیزی جز بی‌اعتمادی و بی‌میلی عمومی به سینما نخواهد بود. اگر این روند ادامه پیدا کند، سینمای ایران نه تنها از مخاطب، بلکه از اعتبار و هویت خود نیز تهی خواهد شد.